

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

فرمایش مرحوم شیخ انصاری (اعلی الله مقامه الشریف) را در بیان این روایت «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ» را بیان کردیم. در نهایت ایشان پذیرفتند که این روایت، إشعار یا ظهور مایی در اعتبار «لفظ» در لزوم معامله دارد و اگر کلام و لفظ نباشد، نمی‌توان گفت که معامله لازم است. دیگر اینجا بحث را نسبت به این حدیث تمام کرده‌اند و وارد بحث از احادیث دیگری که آنها هم همین معنا و مضمون را دارد شده‌اند، که ما قبلاً آن روایات را که از آنها به روایات خاصه تعبیر کردیم، بیان کردیم.

فرمایش امام (قده) پیرامون این روایت

بعد از کلام مرحوم شیخ (ره) مناسب دیدیم کلام مرحوم امام (رض) را بیان کنیم، چون در کلمات ایشان نکات جدیدی است که آن مقدار که من ملاحظه کردم در کلمات دیگران ندیدم، و ایشان بحث مفصلی در این حدیث دارند. مجموعاً در کلام ایشان پنج مطلب اساسی وجود دارد.

مطلب اول

اولین مطلب این است؛ مراد از «کلام» که در این روایت آمده، طبیعت و جنس کلام است. «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ»، مراد طبیعت است. وقتی طبیعت کلام؛ محلّ و محرّم می‌شود می‌فرمایند این کلام، هم محلّ تکلیفی می‌شود و هم محلّ وضعی می‌شود، کلام هم بلاواسطه محلّ می‌شود هم مع الواسطه. آنگاه برای هر کدام مثال زده‌اند و می‌فرمایند جایی که کلام، محلّ تکلیفی بلاواسطه است، مثل اینکه یک مولایی، کنیز خودش را برای دیگری حلال می‌کند و می‌گوید «أَحْلَلْتُهَا لَكَ». اینجا که مولا تحلیل می‌کند، کلام مولا؛ محلّ بلاواسطه است. محلّ تکلیفی مع الواسطه، مثل صیغه نکاح، که صیغه و عقد نکاح، محلّ است، حلال می‌کند، و محلّ تکلیفی هم هست. آن زن که تمتع از او تا حالا حرام بوده، با صیغه نکاح حلال می‌شود. منتها فرموده‌اند صیغه نکاح، محلّ تکلیفی مع الواسطه است. چون با صیغه نکاح، علقه زوجیت برقرار می‌شود، با علقه زوجیت حلّیت می‌آید. یعنی مدلول مطابق صیغه نکاح، تمتع و استمتاع نیست، بلکه مدلول مطابق آن؛ ایجاد علقه زوجیت بین زن و مرد است. بعد از آن که علقه زوجیت برقرار شد، این زن برای این مرد و این مرد برای این زن حلال می‌شوند. فرق اینجا با جایی که مولا کنیز خودش را برای دیگری حلال می‌کند چیست؟ فرق در همین است؛ در آنجا که مولا کنیزش را حلال می‌کند، بین آن مرد و این کنیز علقه‌ای ایجاد نمی‌شود، نمی‌گویند الان این کنیز، زن این مرد است، نمی‌گویند بین اینها علقه زوجیت برقرار شده است.

اما در عقد نکاح، وقتی عقد نکاح خوانده می‌شود، علقه زوجیت برقرار می‌شود. از آثار این علقه زوجیت این است که این زن بر این مرد حلال می‌شود. آثار دیگری از قبیل وجوب نفقه، ارث و اینها را نیز در پی دارد. این مثال در محلل تکلیفی. اما جایی که کلام؛ محرم تکلیفی بلاواسطه باشد، مثل ظاهر. اگر مردی به زنش گفت «**ظهرک کظهر اُمی**»، این زن بر این مرد حرام می‌شود و نیاز به آن احکامی دارد که در باب ظاهر بیان کرده‌اند. و اما محرم تکلیفی مع الواسطه، مثل صیغه طلاق، طلاق سبب قطع علقه زوجیت می‌شود. علقه زوجیت با صیغه طلاق قطع می‌شود. بعد که علقه زوجیت قطع شد، آن وقت حرمت استمتاع هم به دنبالش می‌آید. مثال برای محلل وضعی، مثل همین عقد بیع، شما وقتی عقد بیع را خواندید، ملکیت برای دیگری می‌آید، حلیت وضعیه برای دیگری می‌آید، او می‌تواند مبیع را بفروشد و تصرفات معاملی روی آن انجام دهد. محرم وضعی هم مثل شرط فاسد، بنا بر اینکه بگوییم شرط فاسد، مفسد عقد است، اینجا فقط می‌آید عقد را باطل می‌کند، تحریم تکلیفی نیست، تحریم وضعی است. پس در اولین مطلب فرمودند مراد از «کلام» در این روایت، «طبیعة الکلام» است، طبیعة الکلام یا تکلیفا و یا وضعاً، یا بلا واسطه و یا مع الواسطه.

مطلب دوم

مطلب دوم این است که می‌فرمایند از آنجا که آنچه در این روایت موضوع واقع شده «طبیعت الکلام» است، در «**انما یحلل الکلام و یحرم الکلام**»؛ این طبیعت کلام اطلاق دارد. یعنی چه؟ یعنی از این نظر که یک کلام؛ هم محلل باشد و هم محرم. مثل اینکه اگر ذی الخيار در معامله‌ای گفت «**فسخت**»، این «**فسخت**» محرم است، یعنی جنسی که تا حالا ملک مشتری بوده، از ملک مشتری خارج می‌شود و دیگر تصرف مشتری در این جنس حرام می‌شود. و هم محلل است، یعنی تا حالا این جنس برای فاسخ، حلیت تصرف نداشت، اما حالا حلیت تصرف دارد. اما گاهی اوقات یک کلام فقط محلل است. عقد نکاح، محرم نیست، محلل است. و گاهی یک کلام فقط محرم است، مثل طلاق. می‌فرماید اطلاق در این روایت «**انما یحلل الکلام و یحرم الکلام**»، هر سه نوع کلام را می‌گیرد؛ کلامی که هم محلل است و هم محرم کلامی که فقط محرم است، و کلامی که فقط محلل است.

مطلب سوم

در این مطلب سوم خیلی دقت کرده‌اند و فرموده‌اند وقتی می‌گوییم مراد؛ «طبیعة الکلام» است، مقتضای اطلاق این لفظ این است که این «کلام» هم شامل کلام انسان می‌شود و هم شامل کلام شارع متعال هم می‌شود. یعنی شما وقتی شک می‌کنید که آیا معاطات صحیح است یا صحیح نیست، با معاطات تصرف در مال یکدیگر برای شما حلال می‌شود یا نه، شارع با گفتن «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» معاطات را بر شما حلال کرده است. پس این «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» که کلام و در مقام تشریع است، می‌تواند محلل باشد. کما اینکه فرض کنید که در تمام محرمات شارع با یک کلام حرام کرده؛ «**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ**»، با این کلام میته برای شما حرام شده است. پس با «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» و با «**حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ**»، محلل و محرم، خود کلام شارع است. آنگاه می‌فرمایند این اشکالی که مرحوم شیخ انصاری (قده) بر وجه اول از احتمالات وارد کرده‌اند (گفتیم که ایشان پنج احتمال داد، فرمودند احتمالات اربعه أو الخمسة، پنجمی را هم به آن اشاره کردیم)، که در کلام شیخ (ره) احتمال اول این بود که بگوییم این حدیث می‌خواهد بگوید فعل، محلل و محرم نیست، قصد به تنهایی محلل و محرم نیست، قصد مع الفعل محلل و محرم نیست، آنچه که محلل و محرم است؛ فقط «نطق» است. آن وقت شیخ (ره) فرمود تخصیص أكثر لازم می‌آید. زیرا مثل هبه، صدقه، حیات و موارد زیادی از آن خارج می‌شود.

گفتیم که اگر مردی با زنی وطی کند دختر آن زن بر این مرد حرام می‌شود در حالی که هیچ نطقی هم در کار نیست. امام (رض) می‌فرماید این اشکالی که مرحوم شیخ انصاری (ره) وارد کرد که این مستلزم تخصیص اکثر است، ما می‌گوییم اینچنین نیست و

مستلزم تخصیص اکثر نیست. زیرا تمام محلّ‌ها و محرّم‌های ما با کلام شارع حلال یا حرام شده است. «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ»، مقید به کلام انسان نیست، این «کلام»، «جنس کلام» است، در تمام محلّ‌ها و محرّم‌های شرعی، ما از طرف شارع کلام داریم. لذا هیچ موردی نیست که محلّ یا محرّم شرعی باشد و کلامی در آن نباشد. سپس مرحوم امام (رض) اشکالی را مطرح کرده‌اند و در مقام پاسخگویی بر آمده‌اند. اشکال این است که شما وقتی کلام را اینطور معنا می‌کنید، بین منطوق روایت و مفهوم روایت در خصوص معاطات، تعارض به وجود می‌آید. چون منطوقاً آنچه که دال بر حلیت معاطات است، کلام است. شما می‌گویید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» آمده معاطات را تحلیل کرده است. پس منطوق می‌گوید معاطات درست است.

مفهوم روایت می‌گوید جایی که کلامی نیست، حلیت و حرمتی نیست. در خود معاطات، خود معاطات فی حد نفسه فعل است، در آن کلامی وجود ندارد. پس معاطات من حیث المفهوم نباید موجب حلیت و حرمت باشد، اما من حیث المنطوق، چون منطوق می‌گوییم کلام شارع را شامل می‌شود، اینجا حلیت و حرمت در آن محقق می‌شود. بعد فرموده‌اند این اشکال روی مسلک قوم هم که «کلام» را منحصر به «کلام انسانی» می‌دانند وارد است و اختصاص به مسلک ما ندارد و به بیع لفظی مثال زده‌اند و می‌فرمایند شما وقتی بیع انجام می‌دهید، آنچه که محلّ است این است که بیع، سبب نقل و انتقال است و نقل و انتقال، سبب حلیت است.

یعنی چون این مال، منتقل به ملک من شد، الان برای من تصرف در این مال حلال است. اینجا می‌گویید خود بیع، «کلام» است و درست است. اما «نقل» که مدلول بیع است که کلام نبوده، بلکه «نقل» یک امر اعتباری است. این حلیت و حرمت هم مستند به این امر اعتباری هستند. لذا می‌فرماید روی مسلک مشهور نیز که کلام را کلام انسانی می‌دانند، دائماً گرفتار تعارض است. می‌گویند در «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ» مسئله را روی عقد بیع (بیع لفظی) می‌آوریم. می‌گوییم بیع لفظی که محلّ تصرف نشده است، بیع موجبٌ للنقل، والنقل موجبٌ للحلیة؛ نقل هم یک امر غیر لفظی و غیر کلامی و یک امر اعتباری است، که آن را اعتبار می‌کنند. (این مؤید را هم بنده عرض کنم که) لذا گاهی این الفاظ بیع هست، اما اعتبار نقل و انتقال نمی‌شود، مثلاً اگر بچه «بعثک» را بگوید، اعتبار نقل و انتقال نمی‌شود.

اینطور نیست که هر جا لفظ آمد بگوییم بلافاصله این حلیت و حرمت به دنبالش می‌آید. باید بعد از لفظ این امر اعتباری (نقل) محقق شود. این که محقق شد، آن وقت حلیت به دنبال آن می‌آید. لذا ابتداءً در جواب اشکال می‌فرمایند اینطور نیست که فکر کنید این اشکال فقط روی مبنای ما که کلام را شامل کلام شارع گرفتیم، وارد می‌شود، بلکه روی مسلک قوم هم وارد می‌شود. بعد می‌گوید بالاخره این معارضه را چطور باید حل کرد؟ از یکطرف معاطات بر حسب مفهوم این روایت، «لیست بمحلل و لا بمحرّم»، چون این کلام نیست. از یکطرف منطوق می‌گوید شامل کلام شارع می‌شود، کلام شارع می‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» و «المعاطاة عقد» و وفای به آن واجب است. برای حلّ تعارض بین اینها چه کنیم؟

دو جواب داده‌اند. در جواب اول فرموده‌اند اینجا از قبیل تعارض مقتضی با لا مقتضی است، و بین مقتضی و لا مقتضی تعارض وجود ندارد. توضیحش این است که باید دید مفهوم «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحَرِّمُ الْكَلَامُ» چیست؟ آیا مفهومی این است که اگر چیزی لفظ نبود، مقتضی عدم تحلیل و عدم تحریم است؟ می‌گوییم اگر منطوق «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحَرِّمُ الْكَلَامُ» می‌گوید کلام مقتضی تحلیل و تحریم است، آیا مفهوم این است که غیر کلام مقتضی عدم تحلیل است. اگر این باشد، این تعارض با پرجاست و قابل جواب نیست. بگوییم منطوق روایت می‌گوید کلام، یعنی «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» اقتضا دارد که معاطات محلّ مع الواسطه باشد، مفهومی می‌گوید اقتضا دارد عدم تحلیل را، لذا تعارض به وجود می‌آید. اگر اینطور گفتیم، تعارض بین دو مقتضی می‌شود، یکی مقتضی تحلیل است، یکی مقتضی تحریم است. یکی مقتضی تحلیل و یکی مقتضی عدم تحلیل است. بین مقتضی تحلیل و مقتضی عدم تحلیل تعارض است. اما اگر گفتیم که منطوق از باب مقتضی است. یعنی منطوق می‌گوید «الکلام مقتضی للتحلیل»، منطوق این است که غیر کلام، لا یقتضی التحلیل. یعنی غیر کلام نه اقتضای تحلیل دارد و نه اقتضای عدم تحلیل، پس تعارضی به وجود نمی‌آید. چون یکی از آنها مقتضی می‌شود، یکی از آنها لا مقتضی می‌شود و بین این دو تعارض نیست.

در جواب دوم فرموده‌اند «لو دار الامر بين رفع اليد عن الاطلاق»، تمام این دعوایا برای این است که ما می‌گوییم این کلام مطلق است و شامل کلام شارع هم می‌شود. حالا اگر بگوییم امر دائر بین این است که یا از اطلاق، رفع ید کنیم، یعنی بگوییم که این کلام شامل کلام شارع نیست و شامل محلل و محرم تشریعی نیست، یا اینکه بگوییم اطلاق دارد، اما در مفهوم اینطور بگوییم که «حمل المفهوم علی أنه لم یکن محلا بذاته»، بگوییم مفهوم این است آنچه که بذاته محلل نیست، اگر یک چیزی مثل فعل ذاتا محلل نباشد، اما شارع با «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» برای آن جعل محلیت کرده است، بگوییم این منافات ندارد و اشکالی هم ندارد، چون تعارض هم نمی‌شود. بگوییم فعل و اشاره بالذات، محلل و محرم نیست، اما شارع برای آن جعل محلیت و محرمیت کرده است، می‌فرماید اگر به ما بگویید کدامیک از اینها بهتر است، آیا از اطلاق «انما یحلل الکلام» که شامل کلام شارع می‌شود رفع ید کنیم و بگوییم فقط شامل کلام انسانی می‌شود و این تعارض را کنار بگذاریم، یا اینکه بگوییم اطلاقش به قوت خودش باقی است، تعارض را هم حل می‌کنیم، مفهومش می‌گوید غیر کلام اقتضا ندارد، یعنی بالذات اقتضا ندارد، اما منافات با این ندارد که شارع برای آن جعل کند. خود معاطات بالذات اقتضای محلیت و محرمیت ندارد، اما شارع آمده برایش محلیت و محرمیت را جعل فرموده است. لذا منافات از بین می‌رود. می‌فرمایند اگر امر دائر بین این دو باشد، رفع ید از اطلاق یا اینکه مفهوم را اینطور توجیه کنیم، دومی ترجیح دارد. یعنی ما رفع ید از اطلاق نمی‌کنیم، اطلاق به قوت خودش پا برجا و محکم است. دو مطلب دیگر در کلام ایشان هست که بعد عرض می‌کنیم.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.